فقه: زکات، جلسه 74: شنبه 09/11/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت سر این بود که آیا در مال صبی زکات هست یا نیست؟ خب بعضی از آقایان فرموده بودند که در مال صبی اصلاً مقتضی وجوب زکات و ثبوت زکات نیست. آقای هاشمی پاسخ‌هایی در این مورد دادند که اوّلاً همۀ ادلۀ زکات به لسان امر نیست، بعضی از ادله به لسان بیان حکم وضعی است و اینها اطلاق دارد. خب این را در جلسۀ قبل صحبت کردیم.

دلیل دوم آن این هست که اوامری هم که به لسان امر هست اینها، در مورد زکات و در مورد سایر واجبات مالیه جنبۀ ارشاد دارد. ارشاد به این که حق غیر در این مال تعلق گرفته و نظیر نهی از اکل مال غیر یا ثمن عذره که این به جهت این که مال غیر هست به هر حال نهی شده. بعد می‌فرماید شکی نیست که اگر شخص متعذر باشد از پرداخت زکات، این زکات از بین نمی‌رود. مغمیٰ علیه بشود، خواب باشد یا کسی او را از پرداخت زکات منع کند، اکراهی، مکره باشد به عدم پرداخت زکات این باعث نمی‌شود که زکات در مال نباشد، یا از این بالاتر اصلاً عاصی باشد. عاصی بودن اینها باعث نمی‌شود که زکات در مال نباشد. آیا فقیهی احتمال می‌دهد که این حکم وضعی اینجا به اینجور امور برداشته بشود؟ این یک بیان. و ان شئت قلت که یک بیان دیگری را مطرح می‌کردند.

حالا من قبل از این که وارد ان شئت قلت بشوم وارد این بحث ایشان می‌شوم.

ببینید در دو مرحله باید برای مورد کلام ایشان بحث کرد. یکی این که آیا، حالا یک مرحله‌اش را بعداً بحث می‌کنم، آن را بگذارید در آن ان شئت قلت عرض می‌کنم. آن این است که ببینید مخاطب امر به ایتاء زکات کی است؟ فرض این هست که اوامر تکلیفیه‌ای هستند که به بالغین و عاقلین خطاب شده. می‌گوید این مسلمانان بالغ و عاقل زکاتی که در اموالتان هست را اداء کنید. خب این ازش استفاده می‌شود که در اموال بالغین عاقلین حقی برای فقرا هست. این چه ارتباطی به اموال صغار دارد؟ مجرد این که. فرض تمام حرف‌های ایشان را پذیرفتیم، تمام این حرف‌ها را پذیرفتیم که این ظهور دارد در این که حقی ثابت است برای فقرا، ولی در اموال کی؟ در اموال مخاطبین به این اوامر یا در اموال دیگران؟ بیشتر از حق در اموال خود اینها که استفاده نمی‌شود که. پس بنابراین این تمام این حرف‌ها پذیرفته بشود ربطی به این بحث ندارد،‌این یک مطلب.

بعد ایشان ان شئت قلت مطرح می‌کند، المستفاد من ادلة الزکاة و الخمس مطلبان مستقلان فی ارض واحد الحکم التکلیفی بوجوب دفع الزکاة و الخمس و الحکم الوضعی بأنّ خمس المال او عشره و نصف عشره متعلق لاصحاب الخمس و الزکاة کما هو ظاهر اللام فی ادلة جعل الزکاة و الصدقة للفقراء و المساکین و غیرهم و جعل الخبز لله و لرسول و لذی القربیٰ.

اینجا هم ایشان می‌فرماید دو تا مفاد از دلیل استفاده می‌شود. یک مفاد این هست که حکم تکلیفی به وجوب دفع زکات، یکی حکم وضعی به وجوب دفع زکات. خب این همان اشکالی که در تقریب قبلی هم عرض کردم اینجا هم دقیقاً می‌آید. آن این است که حکم وضعی به وجوب ثبوت زکات در مال کی؟ مال آن کسی که مأمور به حکم تکلیفی هست؟ یا در مال دیگری؟ چه ربطی به مال دیگری دارد؟ این یک نکته؟

نکتۀ دوم این که مشترک هست بین دو بیان عرض بکنم آن این است، اصلاً واقعاً دو تا مفاد دارد؟ آتوا الزکاة که اینجا هست دو تا مفاد دارد، یا یک مفاد بیشتر ندارد. شبیه این مطلب در بحث استفادۀ ملاک از اوامر به اطلاق ماده در کلمات آقایان هست که تقریبی که مرحوم نایینی مطرح کردند آن این است که می‌خواهند بگویند کأنّ اوامری که می‌گوید وجب الصلاة اینها دو تا مفاد دارد. یکی این که الصلاة واجبةٌ، یکی این که الصلاة ذات ملاکٍ. این الصلاة واجبةٌ به حکم عقل مقید به قدرت می‌شود. آن کسی که قدرت ندارد این حکم در حقش ثابت نیست. یا به حکم شرع مقید به حرجی نبودن می‌شود. بنابراین کسی که نماز برایش حرجی هست، الصلاة واجبةٌ در حقش نیست. ولی تقیید این فقره یعنی این مفاد دلیل شرعاً یا عقلاً باعث نمی‌شود که آن مفاد دیگرش مقید شود، بنابراین الصلاة ذات ملاکٍ اطلاق دارد هم موارد حرجی را، موارد غیر مقدور را، همه را شامل می‌شود. خب این تقریبی هست که در بحث کشف ملاک از اطلاق ماده اصطلاحاً به آن می‌گویند گرفته شده. یعنی در جایی که در امر غیر قدرت نیامده باشد. یک موقعی می‌گوییم اذا قَدَرْتَ فصلِّ، اینجا مفاد جمله این هست الصلاة علی المقدور واجبة. الصلاة للرجل المقدور واجبة که معنایش این می‌شود که الصلاة لمن قدر علیه ذات ملاکٍ. در نتیجه در مورد کسی که قدرت ندارد نمی‌شود استفادۀ ملاک کرد. می‌گویند ولی اینجا کأنّ ماده چون اطلاق دارد. مراد از ماده همین آن چیزی هست که رویش وجوب رفته، یعنی آن وجوب هیئت است، از آن چیز هیئت استفاده می‌شود، موضوعی که وجوب رویش می‌رود، اگر یک موقعی ما می‌گوییم الصلاة واجبة، یک موقع می‌گوییم الصلاة لمن قدر علیها واجبة. وقتی قید زدید دیگر این نسبت به کسی که قدرت ندارد ما استفادۀ ملاک‌دار بودن نماز را نمی‌توانیم بکنیم. که یک تقریبی هست که اصل تقریب مال آسید محمد فشارکی هست و بعداً مرحوم نایینی و مرحوم حاج شیخ و دیگران هم تقریب را دنبال کردند. خب آنجا هم همین بحث هست که ما همچین چیزی از دلیل ذاتاً نمی‌فهمیم که الصلاة یعنی صلِّ دو تا مفاد دارد، الصلاة واجبة، اگر گفتند وجبت الصلاة این دو تا مفاد مستقیم دارد. بله یک مدلول التزامی عقلیه دارد آن مدلول التزامی عقلیه برای کسی که قائل هست که واجبات تابع ملاکات هستند الصلاة واجبة آن دلالت عقلیه درش، مدلول التزامی دارد. ولی نه این که دو تا مدلول مطابقی داشته باشد. صلِّ یعنی الصلاة واجبة و الصلاة ذات ملاکٍ. نه صلِّ یعنی الصلاة واجبة، اگر صلاة واجب باشد در آن جاهایی که واجب هست وجوب چون ملازم هست با ملاک‌دار بودن، پس ملاک‌دار بودن هم اثبات می‌شود. پس اگر وجوب مقید شد، تبعاً آن هم مقید می‌شود. چون دلالت مستقل ندارد. دلالت عقلیه است، به تبع ملازمه‌ای که بین وجوب خارجی و ملاک هست آمده. این است که از این دلیل نمی‌شود استفاده کرد. بله حاج آقا یک مطلبی می‌فرمایند ایشان معتقدند که یک دلالت‌های عرفیه‌ای وجود دارد به تناسبات حکم موضوع از ادله در بعضی موارد استفاده می‌شود، در بعضی موارد استفاده نمی‌شود، آن بحث استفادۀ تناسبات حکم موضوعی یک چیزهای دیگر است، حتی ایشان می‌فرماید در مواردی که اطلاق نداشته باشد ماده مقید هم باشد آن دلالت هست. آن تابع این نیست که مقید، حتی جایی که دلالت، یعنی قید هم شده باشد احیاناً استفاده می‌شود که آن قید، قید فعلیت الحکم است نه فعلیت الملاک. خب یک بحث دیگر است. ولی این که مستقیماً ما بخواهیم از خود دلیل این را استفاده کنیم، نه ما یک همچین چیزی نمی‌فهمیم که، آن چیزی که از ادله استفاده می‌شود آتوا الزکاة این هست که شما واجب است زکات بپردازید. خب چرا زکات واجب است بپردازید؟ این به خاطر این هست که یک حقی در مال غیر هست که حق مال غیر را باید ادا کنید. این درست است. ولی این مفاد، مفادی هست که این که حق غیر در این زکات ثابت است، اینجور نیست که دو تا مدلول، یک مطابقی جداگانه داشته باشد. مدلول التزامی هست به جهت این که ما می‌دانیم پرداخت زکات نه به خاطر یک حکم تکلیفی صرف است. یک حکم وضعی بوده که آن حکم وضعی منشاء شده که این حکم تکلیفی را آورده. ولی آن حکم وضعی در مورد غیر از مواردی که این وجوب هست را می‌تواند اثبات کنیم؟ نه. نکته‌ای که اینجا وجود دارد آن مطلبی که آقای هاشمی اشاره می‌کنند که فقها هیچ کسی ملتزم نمی‌شود که آن حکم وضعی مقید به قدرت نیست در ظرف عجز هم آن حکم وضعی وجود دارد با اغماء از بین نمی‌رود، اینها علتش یک چیز دیگر است. علتش همان تناسبات حکم موضوعی هست که حاج آقا اشاره می‌فرمایند. یعنی این حکم وضعی از خود این دلیل مستقیماً ما فقط ثبوت زکات بر کسی که مأمور به پرداخت زکات هست استفاده می‌کنیم. ولی خب عرفاً در آن حکم وضعی قدرت را دخیل نمی‌دانند، اطاعت را دخیل نمی‌دانند، عاصی هم مأمور هست امثال اینها.

حالا یک نکته‌ای را من قبلاً یادم رفت عرض بکنم. این که ایشان عاصی را در قبال سایر چیزها آورده آن یک خلطی است. عاصی مأمور هست، ولی عمل نمی‌کند. عاصی مأمور به زکات هست. افراد دیگر امر ندارند، امر به خاطر عدم قدرت، حکم تکلیفی، حکم تکلیفی مقید به اطاعت که نیست. این که عاصی را این وسط ایشان آورده این خیلی خلط عجیبی است، عاصی این وسط چطور آمد؟ عاصی که حکم تکلیفی در موردش وجود دارد. آن موارد دیگر نمی‌دانم ممنوع من قبل السلطان باشد، محبوس باشد، اغمی علیه باشد، آنها درست است. آنها حکم تکلیفی‌شان فعلی نیست. خب آنها ممکن است ما بگوییم. ولی عاصی اصلاً توهم نمی‌شود که حکم وضعی نداشته باشد، چون حکم تکلیفی هم دارد. عاصی حکم تکلیفی هم دارد، مأمور به زکات است، حکم وضعی هم باید داشته باشد دیگر. آن که این وسط حکم عاصی را آوردند آن خیلی عجیب است. اما حالا آن عاصی را کنار بگذارید، در سایر مواردی که حکم تکلیفی هم نیست، مستقیماً، یعنی مفاد بدوی دلیل این نیست که ما این حکم وضعی، یک حکم وضعی عام است، بله عرفاً این مطلب استفاده می‌شود که چرا، حالا یک نکته‌ای غیر از این هم اشاره بکنم، نهی عن اکل مال الغیر را هم که ایشان مثال زده، در این بحث‌ها فکر می‌کنم اصلاً نباید این را مطرح می‌کردم. نهی از اکل مال الغیر که یک امر تکلیفی است، یعنی نباید مال غیر را بخورید. این ارشاد به این نیست که آن مال غیر، مال غیر هست یا نه. باید مصداق نهی از اکل مال غیر را بگوییم. یعنی اگر گفتند که فلان مال را نخورید مصداقش، نه نهی کلی از اکل مال غیر. اگر فرض کنید گفتند در فلان معامله شما حق ندارید آن ثمره را بخورید. آن ثمر العذره، اینهایی که هست آن درست است. آن یعنی این که دیگر ملک شما نشده، و الا نهی از اکل مال غیر که ارشاد به این نیست که مال غیر، مال غیر است. این را توجه بفرمایید، دو بحث است، یک بحث این هست که فرض کنید فلان، می‌گوید مال ربوی شما نمی‌توانید بخورید. لا تأکلوا المال الربوی. این یعنی چی؟ یعنی به وسیلۀ ربا شما مالک نمی‌شوید. ربا مملّک نیست. درست است این. ولی نهی از مال غیر اینجوری نیست. فرض کردید مال غیر است، این که نمی‌تواند ارشاد بشود، معنا ندارد ارشاد باشد، ارشاد به چی باشد؟ ارشاد به این باشد که مال غیر مال غیر است؟ این که حتماً ارشادی نیست. آن که هست مصداق‌های مال غیر را باید در نظر بگیرید. یعنی نهی از اکل ربا یعنی این مال غیر است. یعنی مال تو نیست که گرفتی، مال آن بایعی هست که تو باهاش معاملۀ ربوی صورت گرفته. این تعبیر، تعبیر چیز، نظیر نهی عن اکل مال الغیر خیلی تعبیر بدی است. بله، آن بحث ثمن العذره خوب است، یعنی در واقع نهی از اکل ثمن العذره، یعنی معامله‌ای که روی عذره شده است باطل است. و شما مالک آن ثمن نمی‌شوید. آن تعبیر اکل مال الغیر

شاگرد: ارشاد به حرمت تصرف در مال غیر

استاد: خودش است دیگر. آره حرمت است دیگر، ارشاد خودش است دیگر.

شاگرد: سؤال به ؟؟؟ می‌خواهند بگویند حق، اگر خواست صرفاً حکم تکلیفی بود، آن که عصیان می‌کرد نباید حق وضعی مالش می‌گرفت

استاد: چرا؟ چون کسی که حکم تکلیفی. حکم تکلیفی هم هست. تکلیفی هست، تکلیفی ملازمه با وضعی دارد.

شاگرد: ؟؟؟ دارد می‌گوید

استاد: نه بحث اگر، تکلیفی نباشد حکم تکلیفی نیست و با این حال وضعی هست.

شاگرد: چون قبل از ان شئت می‌گویند حکم وضعی بهش تعلق گرفته.

استاد: دقت نکردید. بحث این است که این مفاد دلیل حکم تکلیفی است. حکم تکلیفی مگر عاصی را نمی‌گیرد؟ خب عاصی را می‌گیرد دیگر.

شاگرد: اگر صرفاً حکم تکلیفی بود،

استاد: حکم تکلیفی بود بر عاصی هم دال بود.

شاگرد: آن وقت عاصی نباید از فقها بگویند در اموالش حق زکات.

استاد: چرا؟ چون ملازمه دارد دیگر. چون حکم تکلیفی هست، این حکم تکلیفی ملازمه دارد، ملازمۀ عقلیه دارد دیگر. بحث سر این است،مطلب درست چیز نشده.

شاگرد: این حکم تکلیفی را چطوری می‌تواند اتیان بکند؟ زکات؟ عاصی چطوری می‌تواند عصیان بکند زکات را؟

استاد: خب ندهد.

شاگرد: ندهد که اتیان نکرده.

استاد: ندهد دیگر.

شاگرد: بعد بدهد

استاد: بعد عاصی نیست دیگر.

شاگرد: پرداخت زکات حساب می‌شود؟

استاد: خب بله، عاصی نیست بله.

شاگرد: پس هیچ وقت نمی‌تواند اتیان کند.

استاد: یعنی چی؟ حرفتان را نمی‌فهمم.

شاگرد: اگر ربط داشته باشد، وقت ندهد می‌گوییم اتیان است. ولی اگر وقت نداشته باشد الی الابد نمی‌تواند.

استاد: خب نمی‌تواند، نشود. خب حالا چه ربطی دارد به این بحث‌ها؟ ثم ماذا؟ نتیجۀ بحث حرفتان چی است؟

شاگرد: شاید این منظورشان باشد

استاد: خب چه ربطی دارد به بحث؟

شاگرد: چون بدهکاری باقی ماند

استاد: خب چه ربطی دارد به بحث؟ می‌گوید کسی که عاصی هست در حق عاصی هم حکم وضعی وجود دارد. شما می‌گویید عاصی اینجا تصویر نمی‌شود، خب بشود. چه ربطی به حرف ایشان دارد آخر؟ نه به حرف ایشان ربط دارد، حرف ایشان، نه به حرف من. این که من به هر حال. حالا اصل بحث این است که ببینید من در واقع ما حالا از این جزئیاتی که نمی‌دانم عاصی و اکل مال الغیر و از آن جزئیاتش که بگذریم اشکالات خرده ریزه‌اش بگذریم، دو تا اشکال اساسی ما داریم. یک اشکال اساسی این هست که اوّلاً ادله دو تا مفاد ندارد. یک مفاد بیشتر ندارد. آن حکم تکلیفی است. حکم تکلیفی به دلالت عقلیه در جایی که حکم تکلیفی وجود دارد ازش حکم وضعی استفاده می‌شود. بله یک دلالت عرفیه‌ای اینجا وجود دارد و آن دلالت عرفیه آن این هست که در اینجور موارد حکم وضعی‌اش فقط در واقع قدرت، امثال اینها در حکم وضعی دخالت ندارد. ولی حالا اگر مثلاً در جاهایی که احتمال بدهیم که دخالت داشته باشد، فرض کنید که مالیات گفتند که آقا شما باید مالیات بپردازید. آیا این حتماً استفاده می‌شود آدمی که مریض هست آن هم باید مالیات بدهد؟ کسی که مریض است، ناتوان است آن هم یک همچین استفاده‌ای می‌شود؟ ممکن است مالیات برای کسی باشد که توانایی داشته باشد، مریض نباشد. یعنی این واقعاً این ازش استفاده می‌شود که اگر شما عرفاً بگویید مالیات باید پرداخته بشود، مالیات مریض هم باید مالیات پرداخت بشود.

شاگرد: آنجا که احتمال ارتباطش را بدهیم

استاد: یعنی احتمال بدهیم که حکم وضعی

شاگرد: مالیات که این احتمال نمی‌دهیم.

استاد: نه در آن مالیات هم ممکن است بگوییم مالیات به خاطر این که در واقع، حالا اینجوری بگویم، کسی که خلاف بکند کفاره باید بدهد. جایی که به عنوان کفاره باشد. حالا این مالیات اینها بعضی جاهایش جنبۀ چیزهای وضعی دارد، مثل ضمان. ولی حالا آن جایی که کفاره ثابت شده، ثبوت کفاره. ما ثبوت کفاره، نمی‌دانیم این به عنوان کفاره است یا به عنوان ضمان است، به اصطلاح جبران است به تعبیر اینها. آیا اینجا از خود همین دلیل استفاده می‌شود که باید حتماً بدهد؟ نه. این یک نکته.

بله، یعنی در واقع آن چیزهای خارجی که تناسبات حکم موضوعی که اقتضاء می‌کند که این جبران است، در جبران کردن حالا بچه بزند این را تلف بکند یا دیگری بزند، آن ضمان بین بچه و بزرگ فرق ندارد. این برای این هست که به دلیل این که قرار بوده که این مثلاً خصوصیاتی که دخالت دارد در به هر حال آن جهت عقلایی، یا جهت شرعی که آن حکم هست درش بزرگ و کوچک فرق ندارد.

خب بله، اما در جاهایی که ما نمی‌دانیم منشاء حکم چیست، احتمال می‌دهیم که آن حکم وضعی فقط در حق قادر باشد. کما این که در موارد کفارات این شکلی است، فقط در حق قادر است. آیا اینجا مجرد این که امر، از امر استفاده می‌شود که یک تکلیف غیر قادر هم در موردش حکم وضعی وجود دارد یا ندارد؟ این یک نکته.

نکتۀ دوم عرض کردم تازه همۀ این حرف‌ها هم درست باشد، ربطی به بحث ما ندارد. تمام این حرف‌ها این هست که آن مخاطب که بالغ عاقل است در مورد آن بالغ عاقل در مال بالغ عاقل حقی برای فقرا وجود دارد. این هیچ ارتباطی به بحث ندارد. ما می‌خواهیم در مال غیر مخاطب حکم را ثابت کنیم. اینها ارتباطی با کلام چیز ندارد. این است که به نظر می‌رسد با این ادله نمی‌شود اثبات کرد. و آن وقت آن بحث‌های بعدی که ایشان حالا وارد شدند که آیا حاکم شرع می‌تواند بگیرد، نمی‌تواند بگیرد، آن حالا یک بحث‌های دیگر است که آن را حالا فعلا کار ندارم.

شاگرد: اشکال اساسی به آن نمی‌شود که. ملازم حکم تکلیفی و وضعی‌اش را عقل

استاد: نه، اشکال اوّل این هست که یک مفاد بیشتر ندارد. اشکال دوم این که، حالا یک مفاد هم بیشتر نداشته باشد، دو تا مفاد داشته باشد، مفاد دوم این هست که در مال مخاطب به امر حکم وضعی وجود دارد. در مال غیر مخاطب، مال آن چرا؟ چه ربطی به این دارد؟ این می‌گوید که ای بالغین عاقلین واجب است زکات اموال را بدهید، چون در مال شما زکات حق فقرا وجود دارد. این معنایش این است که در مال غیر شما هم حق فقرا وجود دارد؟ چه ربطی دارد؟

شاگرد: این اشکال دوم به خاطر ملازمۀ عقلیه است بین حکم تکلیفی و وضعی؟

استاد: نه ربطی به این ندارد. بحث سر این است که اگر هم دو تا مفاد باشد، مفاد مال آن مخاطب است، یعنی می‌گوید اموالکم، اموال شمایی که بالغ عاقل هستید متعلق حق غیر است، نه مطلق الاموال. آتوا الزکاة فی که در اموالتان هست. زکاتی که در اموال. می‌گوید در اموال شما چون زکات هست باید بدهید. این معنایش این است که اموال شما متعلق حق غیر است درست است. ولی اموال صبی و مجنون، آن هم متعلق حق غیر است؟ چه ربطی به این دارد؟

شاگرد: این اشکال اوّلتان حکم وضعی را می‌خواهد با حکم تکلیفی از یک دلیل بفهمد یا ایشان ادعایشان این است که در مجموع ادله

استاد: نه می‌گوید از یک دلیل. می‌گوید اصلاً این ادله دو تا مفاد دارد.

شاگرد: می‌خواهم بگویم حکم وضعی

استاد: می‌گوید اصلاً می‌گوید آتوا الزکاة یعنی هم واجب است زکات را اداء کنید، هم در اموال شما زکات وجود دارد.

شاگرد: کما هو ظاهر اللام فی ادلة

استاد: حالا آن یک چیز دیگر است، آن به هر حال یک استفادۀ دیگر از. یک سری بحث‌ها، یک نوع شلوغی هم در کلماتشان هست. آن شلوغی یعنی آنها. آن ادامه‌ای که می‌رود دوباره رفت در وجه اوّل. وجه اوّل این بود که یک سری ادله‌ای داریم که احکامشان به لسان امر نیست، به لسان وضع است. آن اشکال اوّل است، اصلاً نباید آنها را می‌آوردند. آن چیزهای بحث ما سر این هست که ادله‌ای که به لسان امر است، آیا این ادله ازش ثبوت حکم برای صغیر و مجنون استفاده می‌شود یا نمی‌شود؟ آن بحث‌ها را دیگر اصلاً یک قدری کلام مشوش است.

شاگرد: در ادامه فرمودند فهذا هو المستظهر من مجموعة ادلة الخمس و الزکاة، لذا شاید اشکال اوّلشان وارد نباشد، از مجموع ادله این دو تا را برداشت کردند.

استاد: نه بحث، این هذا هو المستظهر، جمع‌بندی بین دلیل اشکال اوّل اشکال دوم با هم است. این است که، اگر این باشد همان حرف اوّل است دیگر، ثانیا نیست که. اگر این باشد ثانیاً برای چی می‌آورید؟ می‌خواهند یک چیز اشکال جدید بکنند دیگر، می‌شود همان اشکال اوّل دیگر.

شاگرد: اگر ما امر به ایتاء زکات نداشتیم، فقط این خطاب‌ها را داشتیم که مثلاً در ۵ تا شتر یک گوسفند. آن وقت بحث فرق می‌کرد؟

استاد: حالا یک نکته‌ای که گفتید بگذارید یک بحثی را همینجا.

شاگرد: شما از آن طرف رفتید، گفتید که آن خطاب‌های تکلیفی همه مال بچه‌هاست، این بعدی‌های اینطوری هم اینطوری می‌شود.

استاد: بله. حالا اجازه بدهید یک نکته‌ای را عرض بکنم شاید پاسخ شما هم روشن بشود. آن این است که ما در آن وجه اوّلی که در کلام آقای هاشمی و دیگران آمده آن این است که خب یک اشکالی مرحوم صاحب جواهر داشتند که مثلاً فی خمسٍ من الابل شاةٌ این در مقام بیان این نیست که مکلّف به اینها کیست؟ این در مقام بیان مقدار و نصاب هست. می‌گوید خمسٍ من الابل نصاب هست، مقدار زکات هم شاة است. اما در چه مالی؟ این در مقام بیان نیست. ما آنجا این مطلب را عرض کردیم که درست است، این در مقام بیان این جهت نیست. ولی ما ممکن است بگوییم از اطلاق مقامی مجموع ادله استفاده می‌شود که حکم در مورد صبی و مجنون هم ثابت است. گفته که فی خمسٍ من الابل شاةٌ، هیچ در مجموع ادله هم ذکر نکرده که این حکم مربوط به بالغین عقلاست، بگوییم اطلاق مقامی مجموع ادله این مطلب استفاده می‌شود. خب شبیه همین در مورد آتوا الزکاة و امثال اینها هم هست که شما بگویید خود آتوا الزکاة در مقام بیان خصوصیات نیست. آتوا الزکاة خب چون در مقام بیان خصوصیات نیست، اگر هم امرش، حالا منهای آن جهت که این اوامر در مورد صغیر و اینها امر معنا ندارد. حالا علی ای تقدیر، من می‌خواهم این را بگویم که ما در عمومات قرآنی و عموماتی که در مقام بیان اصل تشریع هستند، حالا ولو در حدیث هست اینها نوعاً اطلاقات لفظی ندارند چون در مقام بیان قید و قیود و امثال اینها نیستند. ولی خب اطلاق مقامی مجموع ادله جانشین اطلاق مقامی لفظی دلیل هست.

خب من یک نکته‌ای اینجا به ذهنم هست که آیا واقعاً اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند که در مال بچه و مال مجنون هم زکات باشد؟ من تصور می‌کنم یک حالت‌های نادری که مثل بچه و چیزها، اینها به طور متعارف اگر حکم در مورد آنها ثابت باشد تصریح می‌شود، اکتفاء نمی‌شود به مثلاً عمومات و امثال اینها. به نظرم یک مقداری قابل تأمل است که عقلاءً به سکوت برگزار کنند و همینجوری به خصوص با توجه به تفاوت‌هایی که بین صغار و کبار در احکام تکلیفی وجود دارد و در احکام وضعی هم حالا بعضی‌هایش تفاوت دارد، بعضی‌هایش تفاوت ندارد امثال اینها، یک مقداری به نظرم محل تأمل است. این را یک مقدار باید

شاگرد: چون مواردش محصور است می‌خواهید بفرمایید؟

استاد: موارد یعنی

شاگرد: زیاد است که هر کسی احکام

استاد: نه می‌خواهم بگویم که یک مقداری آیا عقلاءً اگر بخواهند ثبوت این حکم را برای بچه‌ها ثابت کنند تصریح می‌کنند یا به سکوت واگذار می‌کنند

شاگرد: بحث ؟؟؟ ۳۴:۳۳ این که استبعاد می‌کنند عقلاء تعلق حکم وضعی بچه‌ها را؟

استاد: یعنی هر دو جورش احتمال، نه استبعاد می‌کنند. ممکن است این حکم. ببینید یک موقعی هست یک حکم وضعی هست که خودشان عقلا در خودشان دارند، فرض کنید ضمان. خود آن حکم چیزی هست که به جهت این که یک مالی لطمه دیده، خب آن بنده خدایی که چیز هست باید جبران بشود. خب حالا ولو به هر حال بچه هم ضمان در موردش عقلاءً هم هست. ولی چیزهایی که یک احکام خاصۀ شرعیه است، یک حکم خاصّ شرعی است. یعنی یک حکم عقلایی نیست. فرض کنید که لله علی الناس حجُّ البیت من استطاع الیه سبیلا. حج یک حکم تکلیفی وضعی است، به ذمۀ شخص آمده. ما بگوییم این به ذمۀ شخص این عقلا می‌گویند که لله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلا هیچ نگفته که بزرگ است، کوچک است امثال اینها. اگر همین لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا این بود آیا ما ازش استفاده می‌کردیم که این حکم در حق بچه هم وجود دارد؟ در ذمه‌اش مشغول به حج است؟ به‌طوری که باید این ذمه را یک جوری مثلاً با پول دادن این که دیگران ادا کنند و امثال اینها ادا کنیم؟ همچین چیزی استفاده می‌شود؟ من به نظرم در اموری که خیلی وقت‌ها، اینهایی که ما می‌فهمیم تعمیم دارد، حکم مال بچه و بزرگ و امثال اینها هست، به خاطر این که عقلاءً یک مشابهاتی دارد، آن مشابه عقلایی‌اش اختصاص به کبار و کاملین ندارد. ولی در جایی که یک حکم شرعی وضع می‌شود، یک جعل شرعی می‌شود، این فرض کنید.

شاگرد: این مواردی که بالأخره جای سؤال هست و پیش هم می‌آید، مثل همین مورد خودتان، اینها اگر شارع سکوت کند بالأخره اطلاق مقامی شکل نمی‌گیرد واقعاً؟ حالا یک موردی است که کالمعدوم است مثلاً

استاد: نه، من مرادم این جهت هست که فرض کنید که اگر مثلاً زکات و اینها یک مشابهات عقلایی داشتند که در آن مشابهات عقلایی به نحو عام جعل شده بود و به نحو خاص جعل شده بود، خب آنها به آنها واگذار می‌شد.

شاگرد: مالیات اینطوری نیست؟

استاد: نمی‌دانم، این مالیات چجوری است؟ آنها.

شاگرد: در صورتی که سؤال برایشان پیش آمده، به هر حال زکات صبی در

استاد: نه، همین را می‌خواهم بگویم، این که سؤال پیش می‌آمده نمی‌فهمیدند. این را می‌خواهم بگویم، اصلاً همین که سؤال می‌کردند به خاطر این که نمی‌فهمیدند. کاشف از همین است.

شاگرد: بالأخره همین توقع نداشتند که شارع

استاد: توقع داشتند شارع بیان کند.

شاگرد: یعنی اگر قیدی باشد بزند

استاد: نه، توقع داشتند اگر واجب بوده بگوید. از سکوت وجوب را در نمی‌آوردند. اگر در می‌آوردند این سؤالات، این همه سؤال نمی‌کردند. بحث این است از سکوت استفادۀ وجوب نمی‌کردند، و الا این همه سؤال

شاگرد: اطلاق مقامی‌اش که

استاد: اطلاق مقامی استفاده نمی‌کردند، من این را می‌خواهم بگویم. این همه روایاتی که هی تعبیر می‌کنند که

شاگرد: اطلاق مقامی

استاد: هل فی مال الیتیم زکاةٌ امثال اینها به خاطر همین بوده که سکوتی که می‌کرده آن ادلۀ اوّلیه را کافی نمی‌دیدند. اگر آن ادلۀ اوّلیه را ولو به برکت سکوت کافی

شاگرد: آنجا امکان بیان حتماً بوده، چون حضرات معصومین.

استاد: نه امکان بیان ولی با سکوت دیگر. می‌خواهم بگویم به سکوت را کافی نمی‌دانستند بیان اثباتی می‌خواستند.

شاگرد: اطلاق مقامی برای آنها شاید شکل نگرفته باشد ولی برای ما چرا

استاد: چرا شکل نگرفته؟ در میان چیزش می‌گویند.

شاگرد: وقتی حضرات بودند، حضور داشتند یعنی اطلاق مقامی شکل می‌گرفته؟ واقعاً این کار را می‌کردند؟

استاد: چرا سؤال کنند؟ بحث سر این هست. این پیداست که این حکم این مورد را چیز نمی‌دانستند، یعنی کافی نمی‌دانستند. کافی نمی‌دانستند و می‌رفتند سؤال می‌کردند که آقا من حرفم این است که این سکوت را برای اثبات این چیزها فکر نمی‌کنم کافی بدانند. این یک تأملی هست که این را باید.

شاگرد: آخر مطرح بوده اینها سؤال پیش می‌آمده

استاد: نه از خود عامه چطور سؤال می‌کردند؟ حالا من در خود عامه چطور می‌رفتند از فقهایشان سؤال می‌کردند این چیزها

شاگرد: این که خودش جای سؤال دارد آخر سائل الآن می‌پرسد

استاد: چرا جای سؤال؟

شاگرد: به خاطر این که لعلّ این عام یک مخصصی دارد من عامی خبر ندارم همۀ آدم مکلّف معمول، این را از عالم هم می‌پرسم. بعدش معلوم بوده زکات نبوده ضررش برای خودم، همان موقع می‌پرسیده

شاگرد: اطلاق مقامی مجموع ادله

استاد: نه، یعنی لا تسألوا عن اشیاء ان تبدوا لکم تصبکم. یعنی به طور طبیعی افراد از چیزهایی که، یک جایی که می‌خواهند در بروند سؤال می‌کنند. ولی اما آن جایی که.

شاگرد: اطلاق مقامی‌اش می‌گفته باید زکات بدهید، اینها می‌رفتند سؤال کنند لازم نباشد

استاد: عیب ندارد باشد قبول، از این جهت قبول دارم این مقام توحیدی مردم را قبول کردیم.

شاگرد: فرمودید اطلاق شامل صغار بشود باید یک جوری باشد که مشابه عقلایی‌اش باشد یک حالت، یا می‌فرمایید اگر حالا استبعاد کنند این مانع می‌شود

استاد: نه، می‌خواهم بگویم بعضی موارد نادر و موارد نادر هستند که عقلاء برای بیان حکمشان به عمومات اکتفاء نمی‌کنند. این حرفم این است، که یک سری چیزهایی هست که مثل صغار، مثل مجانین، اینها به طور متعارف، کما این که در آن بحث چیز هم من همین را عرض می‌کردم که، در بحث حق المارّة. می‌گفتم بعضی صور نادر هست که این صور نادرها، حتی اگر سؤال هم بکنند، قید نزنند در سؤال، آن صور مرادشان نیست. چون اگر آن صورت‌ها را بخواهند سؤال کنند تخصیص به ذکر می‌دهند. اینها یک همچین احتمال. من حالا خیلی چیز نیستم، اصرار ندارم که بگویم هست یا نیست. به نظرم تأمل است باید یک مقداری در اطلاق مقامی مجموع ادله در مورد ثبوت زکات در اینجور موارد یک مقداری دقت کرد ببینیم آیا واقعاً

شاگرد: اگر شک کنیم که عقلا در چنین جایی به سکوت اکتفا می‌کنند یا نه؟

استاد: می‌شود برائت دیگر، جای برائت است دیگر. یعنی با اثبات نمی‌شود ظهور ادله وقتی اثبات نشد مجرا، مجرای برائت است. من فکر می‌کنم خیلی از این جاها همینجور است که اجمال دارد، ابهام دارد. نمی‌دانم با برائت تمسک باید کرد.

شاگرد: اصل عملی آن ؟؟؟ ۴۲:۴۷ واجبات به عنوان اصل عملی عقلا بخواهند تمسک بکنند

استاد: فرض این است که عمومات در مقام بیان نیست، آن یک چیز دیگر است.

شاگرد: اصل عملی بودن.

استاد: نه آن یک بحث، آن ربطی به این بحث ندارد.

شاگرد: در بحث اموال یک خصوصیتی وجود دارد که شاید عقلا کلا نظرشان این باشد که اعمال بچه‌ها هم مشمول آن قواعد کلی که روی اموال قرار داده می‌شود بشود، به خاطر این که راهی برای در رفتن از پرداخت مالیات و زکات و همۀ اینها فراهم بشود. همین الآن که خمس، یکی از راه‌ها این است که طرف هدیه می‌دهد به طرف مقابل به فرض این که هدیه خمس نداشته باشد. عقلا بخواهند این کار را بکنند می‌گویند مهم نیست آن مالک الآن کی است؟ آن مال دست کی است؟ آن مال هر جا بود باید این حقش پرداخته بشود. به خاطر همین مثلاً اگر مالیاتی برای ارث قرار بدهند این ارث بچه هم ارث برسد آن مالیاتش را بر می‌دارند. به بزرگ ارث برسد، مالیاتش

استاد: می‌گویم اینها اگر جنبه‌های عقلایی باشد که مشابهاتش عقلایی. شما مثلاً می‌گویید زکات مشابه عقلایی‌اش مالیات‌های عقلایی هست، در مالیات‌های عقلایی عام است، من قبول دارم اگر یک همچین چیزی باشد. بحث سر این است که اگر این را یک چیز شرعی محض بدانیم، زکات را و بدون این که هیچ ریشۀ عقلایی، چیزهای عقلایی را در نظر بگیریم به نظرم مشکل است. من حالا نمونۀ روشنش را که عرض کردم حج است. حج یک نمونۀ، در مورد حج به هیچ وجه آن مفهوم چیز اصلاً استفاده نمی‌شود، مفهوم، به خصوص حالا زکات یک حقی هم هست که از اوّل جعل شده برای تطهیر، به عنوان مطهّر. اصلش آن چیز، زکّیهم بها. فرض کنید از اوّل بگویند که ما یک حقی در اموال شما قرار می‌دهیم برای این که صفت بخل در وجود شما نباشد. آیا این را ما می‌توانیم بگوییم این مال بچه و مجنون است که این اصلاً از مقسم بخل و عدم بخل و امثال اینها خارج هستند، تعمیم می‌دهیم. اینها فرق دارد بین آن جایی که برای تأمین مخارج چیزها هست، حالا این باشد بعداً.

به هر حال من به نظرم یک مقدار زیادی وجود اطلاق مقامی مجموع ادله هم در اینجا محل تأمل است، در حد تأمل می‌خواهم عرض بکنم. حالا البته در این بحث به دلیل روایت‌های خاصی که داشتیم و اینها این که اصلاً به این بحث‌ها بحث وابسته نمی‌شود. این است که نتیجۀ بحث این هست که به نظر می‌رسد که ما زکات در اموال صبی وجود ندارد، به دلیل جمع بین ادله ما اینجوری اختیار کردیم. حالا می‌رویم

شاگرد: استحبابش هم

استاد: در مورد صبی استحبابش خب بود ما عرض کردیم. در مورد غلاتش استحباب دارد.

شاگرد: یعنی بر ولی مستحب است که؟

استاد: بر ولی مستحب است که اخراج کند امثال اینها. یا بعد از این که خودش هم بالغ شد مستحب است که آن را ادا کند.

شاگرد: طلا و نقره‌اش اینطوری نیست دیگر

استاد: نه دیگر طلا و نقره. نه حتی مواشی‌اش هم نیست. نه آن که هست فقط در غلات است. فقط در غلات هست لا غیر. این نتیجۀ این بحث. حالا بحث مجنون را فردا دنبال می‌کنیم. یک ریزه کاری‌هایی این بحث هست که ملاحظه بفرمایید ببینیم کجا می‌رسیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان